

اسلام دینی که از نو باید آموخت

برای آن که بتوانیم دین را به درستی بشناسیم، نخست باید خود را در جایگاه «سازنده دین» قرار دهیم. اگر سازنده دین را خدا بدانیم، ناچاریم از منظر الهی به دین نگاه کنیم؛ و اگر فرض کنیم پیامبران پدیدآورندگان یا آورندگان دین بوده‌اند، باید بکوشیم جهان را از زاویه نگاه آنان ببینیم. اصولاً شناخت هر پدیده یا هر شخصی، زمانی عمیق و واقعی است که بتوانیم با آن ارتباط درونی برقرار کنیم؛ یعنی خود را موقتاً به جای آن چیز یا آن فرد بگذاریم.

از همین رو، تصویری که ما از انسان‌ها، اشیاء و حتی مفاهیم انتزاعی می‌سازیم، به میزان موفقیت ما در این هم‌ذات‌پنداری وابسته است. شناخت ما از جهان، شناختی ذهنی است و طبیعتاً به سطح عقل، هوش و توان تحلیلی ما بستگی دارد. به همین دلیل، درک افراد از خدا، دین، پیامبران و حتی انسان‌های دیگر، یکسان نیست و تفاوت دارد. در مقابل، دانشمندان واقع‌گرا و تجربی، برای شناخت پدیده‌ها تنها به فهم ذهنی اکتفا نمی‌کنند. آنان علاوه بر هم‌ذات‌پنداری و تحلیل عقلی، از آزمون‌های بیرونی و تجربی نیز بهره می‌گیرند تا درستی یا نادرستی فرضیات ذهنی خود را بررسی کنند. اگر نتیجه تحلیل عقلی با نتیجه آزمایش عینی هماهنگ باشد، آنگاه به شناخت خود اطمینان پیدا می‌کنند. مولانا این تفاوت درک انسان‌ها از خدا را چنین بیان می‌کند:

هر کسی از ظن خود شد یار ما - از درون ما نجست اسرار ما

اما پرسش اساسی این است: آیا در شناخت دین، امکان چنین آزمونی وجود دارد؟ آیا می‌توان خدا یا پیامبران را مورد آزمایش تجربی قرار داد؟ پاسخ روشن است: خیر. دین نه یک شیء مادی است و نه پدیده‌ای فیزیکی که بتوان آن را در آزمایشگاه بررسی کرد. دین یک اندیشه، یک مفهوم و امری متافیزیکی است. بنابراین، تنها راه شناخت دین، روش ذهنی، عقلی و فلسفی است. از این رو گفته می‌شود که برای فهم دین، باید تا حدی فیلسوف بود؛ زیرا دین در قلمرو اندیشه‌ها قرار دارد، نه در جهان اشیای محسوس. خوشبختانه همه انسان‌ها به اندازه‌ای از عقل و ذهن بهره‌مند هستند که بتوانند به شکلی فلسفی درباره دین بیندیشند و خود را دست‌کم به‌طور نسبی، در جایگاه خدا یا پیامبر قرار دهند.

اکنون می‌توان این پرسش بنیادین را مطرح کرد: چرا خدا یا پیامبران دین را برای بشر آوردند؟ انسان اساساً چه نیازی به دین داشت؟ پاسخی که به نظر می‌رسد منطقی‌تر باشد این است که دین زمانی پدید آمد که انسان‌ها به یکدیگر ظلم می‌کردند؛ زمانی که روابط انسانی سرشار از خشونت، بی‌عدالتی و بی‌مهری بود و انسان‌ها گاه حتی بدتر از حیوانات وحشی با یکدیگر رفتار می‌کردند. اگر انسان‌ها به‌طور طبیعی با هم مهربان بودند، به یکدیگر کمک می‌کردند و نیازهای هم را عادلانه برطرف می‌ساختند، نه نیازی به دین بود و نه نیازی به پیامبر. در چنین جهانی، مفاهیمی چون عدالت، مصالحه، اخلاق و قانون الهی اساساً موضوعیت پیدا نمی‌کرد. بنابراین می‌توان گفت «دین» در اصل، ناظر به چگونگی رابطه انسان با انسان‌های دیگر است؛ رابطه‌ای که ما آن را اخلاق می‌نامیم.

اگر این رابطه ظالمانه و مبتنی بر منفعت‌طلبی (لیبرالیسم) افراطی باشد، غیردینی است. اگر عادلانه باشد، مردمی، دموکراتیک (سوسیالیسم) تلقی می‌شود. اما اگر فراتر از عدالت، آمیخته با مهر، گذشت و ایثار باشد، آن‌گاه اخلاقی، پیامبرانه، دینی و الهی نام می‌گیرد. دین اسلام دقیقاً این نوع سوم از رابطه را توصیه می‌کند: رابطه‌ای فوق‌عادلانه و عمیقاً مهرورزانه میان انسان‌ها.

ان الله یامر بالعدل و الاحسان

در حال حاضر سه نوع اخلاق و مکتب سیاسی اجتماعی یا مدیریت روابط انسانی در جهان معاصر و کشورها فعال است. یکی ظالمانه و لیبرالیستی است که در غرب رواج دارد. یکی عادلانه و سوسیالیستی که در بعضی از ممالک شرقی فعال است و یکی هم مکتب اخلاقی سیاسی اجتماعی اسلام است که ایران در صدد برپایی و اجرای آن است اما از طرف لیبرالیست‌های افراطی غرب مانند آمریکا و اسرائیل با مخالفت جدی و حتا جنگ روبرو شده است.